



و آن گلوله باران بامداد بهار

(بخش دوم)

صبورالله سیاه سنگ
hajarulaswad@yahoo.com

یک دست بیصداست!

این فشرده که هرگز نمیتواند به درست یا نادرست بودن کارنامه سیاسی محمد داود (نخستین رئیس جمهور افغانستان) و بیگناه یا گنهکار بودنش بپردازد، میخواهد دستچینی از آگاهیهای دسترس در پیرامون چگونگی کشته شدن او و خانواده اش باشد.

کوشیده خواهد شد برای روشن شدن برخی آوازه های فزاینده که اینجا و آنجا شنیده یا خوانده میشوند، دستکم با چهار تن از بلندپایگان پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان (کریم میثاق، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق و خیال محمد کتوازی) و نیز با جنرال امام الدین گفت و شنودهایی دامنه دار تلفونی راه اندازی شود.

همچنان نیاز است به کمک هر آنکه بخواهد در بهبود این نوشته یاری رساند.

سیاه سنگ
بیست و هشتم اپریل ۲۰۰۸



سیاه سنگ: پیش از آنکه به جزییات نوشته های تان در کتاب "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان" پرداخته شود، باید گفت که کسی به نام غلام رسول باوری (باشنده لندن/ انگلستان) شما را قاتل اصلی محمد داود و خانواده اش خوانده است. بخشهایی از نوشته نامبرده در یکی دو سایت چنین اند:

"بنده [غلام رسول باوری] آن روز در دستگاه رادیو تلویزیون وظیفه تخنیکي داشتم. /.../ دروازه ستدیوی ثبت و پخش به شدت با برچه و قنداق تفنگ باز شد و یک جوقه سرباز مسلح همراي [خیال محمد] کتوازي و دستگیر پنجشیري در لباس به اصطلاح خودش "پلنگینه پوش" و با عینکهای نهایت ضعیف بین داخل گردید.

اتاق فرمان در محاصره قرار گرفت. افسری به رتبه جگرن میان پنجشیري و کمیته انقلابي در راس [آن] قومندان انقلاب حفیظ الله امین و [محمد اسلم] وطنجار در رفت و آمد بود. او یادداشتها را انتقال میداد. دستگیر پنجشیري در اتاق بزرگ دستگاه قدم برمیداشت و به داوود و خاندان یحیی و محمدزاییها دشنام میداد و منتظر اطلاع قتل او بود.

جگرن موصوف با عجله داخل آمد و گفت نسبت مخالفت پرچمیها و به خصوص ببرک کارمل از کشتن سردار محمد داود جلوگیری [میشود]. آنها پیشنهاد دارند که موصوف رییس جمهور قانونی و انتخابی مردم است، [باید] زنده دستگیر گردد! پنجشیري با عصبانیت گفت: آنها "گ...گ" میخورند! ببرک جاسوس آنهاست و در خون آنها بزرگ شده. خودش را با داوود یکجا به قتل برسانید.

بعداً به من دستور دادند که کمره سیار را گرفته و در اتاق قوماندان انقلاب برویم. ناگزیر با کمره مجهز جاپانی و آقایان پنجشیري و کتوازي پیش حفیظ الله امین رفتیم.

پنجشیري با عصبانیت از حفیظ الله امین پرسید: این چه قوم پرستی و ملیت پرستی را به راه انداخته اید؟ چرا دستور قتل سردار دیوانه، این وارث جلاد عبدالرحمان، حبیب الله و نادر غدار را صادر نمیکنید؟ مگر خون تاجکها سفید و از پشتونها سرخ است؟ حفیظ الله امین در حالی که خنده بر لب داشت و مست باده پیروزي بود گفت رفیق انقلابي داخل ارگ شما، سردار ببرک کارمل مخالفت نموده است. تنها سلطانعلي کشتمند طرفدار قتل او میباشد. پنجشیري با عصبانیت از تره کي معلومات خواست و همه صلاحیت و قرار را به قرارگاه انقلاب سپرد. بعد از این دستور، دستگیر پنجشیري عقب مخابره قرار گرفت، ابتدا شعر حماسی خواند و بعد مکرراً دستور پی در پی قتل بدون چون و چرای سردار محمد داود را میداد. در این وقت جگرن رفیع با عصبانیت از دستگاه او را دید و از تلویزیون خارج شد و نزد ببرک کارمل رفت.

جنگ شدید در گرفت. بعد از ظهر تمام مخابره ها و گزومه هاي سیار انقلابي اطلاع داد که سردار داود، سردار نعیم و سی نفر از اعضای فامیل شان کشته شدند و ارگ تسلیم گردید.

حفیظ الله امین، وطنجار، پنجشیري، کتوازي و چند تن دیگر با باز نمودن بوتلهای ودکا جشن شادی و سرور را برپا کردند. دستگیر پنجشیري با شعار بر ضد همه پشتونها نشه حفیظ الله

امین را خراب کرد. او عصبانی شد و پنجشیري را دعوت به خاموشي کرد."

گذشته از شناختن یا نشناختن غلام رسول باوري، واکنش شما در برابر این نوشته چیست؟

پنجشیري: اولاً بدون ترس از اشتباه باید گفت که این بازیهای سیاسی در یگان سایت جنجال_انگیز همزمان با گردهماییهای به راه افتاده است که سازمانها و احزاب سیاسی سیکولار با عبرت اندوزي و تصحیح اشتباهات گذشته به سوي اتحاد و وحدت سیاسی، سازمانی، رهبري و تشکیل جبهه های ملي و دموکراتیک گام میگذارند. من به این باورم که نشر و پخش این تبلیغات زهرآگین جز به پیشگیری از فرایند جنبش دموکراتیک جامعه مستعد به تکامل ما و به سود تقویت تحریک طالبان، تندروان دو سوي مرز دیورند، مافیای مواد مخدر، تروریزم بین المللی، دوام حضور و نفوذ نیروهای ناتو هیچ هدف روشن و سازنده دیگری ندارد. اما پاسخ صریح و روشن من به شما، این واقعیتها تاریخی است:

اول) موضوع اشخاص و "لیاس نظامی" در شام هفتم ثور و هنگام رهایی از زندان، سلطانی کشتمند و خیال محمد کتوازي با ما زندانی نبودند. من دریشي ملکی به تن داشتم و پلنگینه پوش و نظامی نبودم.

دوم) مساله "رفت و آمد افسري به رتبه جگرن" امنیت نورمحمد تره کي، ببرک کارمل، سلیمان لایق و اینجانب توسط افسر قوای هوایی به نام دگروال محمد کریم خان وردک گرفته شده بود. هیچیک از این چهار عضو رهبري از دفتر پروگرامهای رادیو تا ختم برنامه رادیو افغانستان از اتاق بیرون نشده بودند. لذا "رفت و آمدی" در میان نبود.

پس از ختم نشرات رادیو، گرچه موضوع مخفی شدن رهبري حزب در خانه پدر کبیر رنجبر (وکیل کنونی ولسی جرگه) از سوي ببرک کارمل مطرح شد؛ تره کي با قاطعیت گفت: "یا با سازمان نظامی پیروز میشویم و یا در یک سنگر میمیریم." در نتیجه به مشوره فرماندهی نظامی به محل قرارگاه نظامی قوای هوایی در گارنیزیون میدان خواجه رواش انتقال یافتیم.

قادر هراتي با مورال قوی با گارنیزیونهای هوایی مزار، بگرام و شیندند در تماس بود. او صبحدم هشت ثور فرمان پرواز و بمباران قطعه ریشخور را صادر کرد و به ایشان دستور داد که فقط سرک دارالامان را هدف بگیرید و به خانه های مردم زیان نرسانید. قادر نامهای پیلوتان را میگرفت و با آنها مزاح میکرد.

همه تاریخنویسان درباري و خاطره نگارانی که مردم ما را در آن قیام دچار توهم توطئه و حمله طیاره های شوروي میکنند، آب به آسیاب نظامیگران پاکستان، آخوندهای ایران، سلاطین امارات عربي و شرکای لاشخور این قدرتهای طاعونزده تاریخ میریزند.

سوم) اتهام "مشاجره با حفیظ الله امین" در شب قیام هیچگونه مشاجره و برخورد لفظی با امین نداشتم، برای آنکه توازن نظامی به سودش بود. اگر نورمحمد تره کي برایش اجازه میداد، ببرک کارمل را هم در همان شب تیرباران میکرد، چه رسد به من؟

چهارم) قضیه "تاجک و پشتون"

من چه در گذشته و چه امروز، دشمن هیچ قوم و قبیله وطن واحد و تجزیه ناپذیر مان نبوده ام. اما علیه عظمت طلبی، سیطره جویی قومی، ستم ملی، انحصار قدرت و غصب قدرت از طریق زور، مبارزه کرده ام و مبارزه میکنم. من باور دارم که این خواسته‌های دادخواهانه همه گروه‌های قومی با مشارکت دقیق دموکراتیک شهروندان افغان دیر یا زود به صورت صلح آمیز یا اشکال دیگر مبارزه برآورده خواهند شد.

پنجم) بهتان "بوتهای ودکا"

خلاف این روایت پوچ، نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، محمد اسلم وطنجار، خیال محمد کتواری و اینجانب نه تنها پیروزی قیام هفت ثور را با نوشیدن نوشابه‌ها، خاصتاً "ودکا" جشن نگرفته ایم، بلکه از ساعت پنج عصر روز هفتم ثور که از زندان رها شدیم تا پایان روز هشتم ثور و تامین امنیت قابل اعتبار در سراسر افغانستان، فرصت نوشیدن یک قطره آب و خوردن یک لقمه نان را هم نداشتیم.

سیاه سنگ: باز هم، پیش از آنکه به جزئیات کتاب "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان" شما پرداخته شود، لطفاً به این سوال تکراری جواب دهید: آیا مطمئن هستید که سلیمان لایق در حضور شما به نور محمد تره کی گفت: "دا فرعون ووژل شی (این فرعون کشته شود)؟"

پنجشیری: بلی. مطمئن و متیقن استم که سلیمان لایق دقیقاً گفت: "دا فرعون ووژل شی".

به من تهمت میبندند

سلیمان لایق (بنیادگذار و عضو بیوروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان/ وزیر رادیو تلویزیون، سرودپرداز، نویسنده و پژوهشگر) در پیرامون کشتار محمد داوود و خانواده اش چشم انداز دیگری دارد.

سیاه سنگ: محمد داوود و خانواده اش به فرمان چه کس یا کسانی کشته شدند؟ لایق: سردار داوود به اساس فرمان یا دستور و یا در اثر تصمیم جمعی کشته نشده است. توجه کنید، اول کودتا شد، به تعقیب آن پیام فرستاده شد که تسلیم شوید، آنها تسلیم نشدند. نتیجه همان است که همه مردم از آن اطلاع دارند: کشته شدن چندین نفر.

سیاه سنگ: آیا هدف شما این است که محمد داوود و خانواده اش در اثر تصمیم جمعی و فرمان حزب دموکراتیک خلق افغانستان کشته نشدند؟

لایق: اول باید مبانی و مراحل این بحث روشن باشد. کودتا را حزب دموکراتیک خلق نکرد. کودتا را چند نفر انجام دادند.

سیاه سنگ: این به گفته شما "چند نفر" چه کسانی استند یا بودند؟ لایق: یک عده عناصر جاه طلب و چوکی خواه که میخواستند به کرسی، ویسکی، موتر و جایگاه بلند برسند، کودتا کردند و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند. جناح‌های خلق و پرچم به خاطر حفظ جان خود مجبور شدند که کودتای کامیاب شده را قبول کنند.

سیاه سنگ: آیا میتوانید از سازماندهندگان این کودتا نام ببرید؟

لایق: من نه آدم ترسو استم و نه تشویشی از آینده دارم. جسور استم و به صراحت میگویم که حفیظ الله امین و نورمحمد تره کی سازماندهان اصلی کودتا بودند. ما در زندان بودیم که کودتا شد.

سیاه سنگ: شما چگونه زندانی شده بودید؟

لایق: وقتی که خبر دستگیری بزرگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان از رادیو پخش شد، برخی از رفقا در بیرون از زندان به این نتیجه رسیدند که "بهتر است میثاق صاحب و لایق صاحب بروند و خود را به دولت تسلیم کنند." من به اثر تجویز رفقا رفتم و خود را به پولیس تسلیم کردم.

مرا دستبند زدند و در اتاق کوچک زندان انداختند. یک افسر وردکی آمد و با خشم زیاد از من پرسید: "چه شی دی خورلی دی چی هضمولی نشی؟" (چه خورده ای که نمیتوانی هضمش کنی؟) بعد آواز فیرهای متواتر از هر سو بلند شد. افسر بیرون رفت. چند دقیقه بعد، من هم از اتاق به دهلیز برآمدم تا بدانم که موضوع چیست. یک نفر دیگر از اعضای حزب را دیدم. او گفت: "چند لحظه انتظار بکش، چپه اش میکنیم."

دیدم دوباره همان افسر آمد و در یک بشقاب برایم انگور آورد. دستهایم را باز کرد. به این ترتیب، من از زندان آزاد شدم.

سیاه سنگ: پس از آنکه آزاد شدید و آمدید به رادیو افغانستان، در مورد محمد داوود به نور محمد تره کی گفتید: "دا فرعون ووژل شی" (این فرعون کشته شود). آیا این سخن درست است؟

لایق: نه! نادرست است. این گفته قطعاً از من نیست. به من تهمت میبندند. من چنین نگفته ام. اصلاً خود این حادثه برایم نفرت آور بود.

سیاه سنگ: کدام حادثه برای تان "نفرت آور" بود: کشتار محمد داوود یا کودتای هفت ثور؟ لایق: کودتا. همین قیام نظامی که در حزب پخته نشده بود، برایم نفرت آور بود. شاید در تاریخ بسیاری از قیامها چنین بوده باشند. اینکه آیا شوروی در این قضیه دست داشت یا نداشت، برایم روشن نیست. البته نور محمد تره کی و حفیظ الله امین صد فیصد میدانستند.

سیاه سنگ: اگر شما به جای نور محمد تره کی یا حفیظ الله امین میبودید، آیا فرمان کشتار محمد داوود و خانواده اش را میدادید؟

لایق: این سوال بنیاد ندارد. اگر من به جای آنها میبودم، کودتا نمیشد. طریقه قیام کودتایی در هیچ اصل و اساس و معیاری تجویز نشده است. کودتا راه حل پرابلمهای سیاسی نبود، نیست و در آینده هم نخواهد بود. من مخالف کودتا بودم. در مجموع، همه اعضای آگاه حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخالف کودتای نظامی بودند.

سیاه سنگ: آیا این سخن درست نیست که شما در نقش دوست نزدیک و خویشاوند، به خاطر ماتم کشته شدن میر اکبر خیبر و پیوند دادن این رویداد با محمد داوود، گفته اید "این فرعون کشته شود"؟

لایق: من از همان آغاز زندگی از کشت و خون نفرت داشتم و حالا هم دارم. حتا پس از کشته شدن سردار داوود و خانواده اش، برای دیدن اجساد به ارگ نرفتم. همیشه در باره من میگفتند "این آدم قاطع نیست". شما در سراسر افغانستان یک نفر را پیدا کنید که بگوید "از سلیمان لایق متضرر شده ام". از سوی دیگر سردار داوود و دستگاه دولت

جمهوری او در کشته شدن میر اکبر خیبر دست داشتند. چرا مردم حرفهای بیهوده میسازند؟

سیاه سنگ: قاتل میر اکبر خیبر کیست؟

لایق: این تحقیقات پولیسی میشود و من جواب گفتن به آن را لازم نمیبینم. چند هفته پیش، یکی از رادیوهای جهانی هم همین سوال را از من پرسیده بود. به پرسنده آن رادیو هم گفتم که حالا وقت جواب گفتن نیست. هنوز خیلی زود است.

سیاه سنگ: گرچه از موضوع کشته شدن محمد داوود و خانواده اش دور میشویم، باید گفت وحید مژده در سایتهای "سرنوشت" و "آریایی" نوشته یی دارد با عنوان "قتلی که کودتا در پی داشت." او از زبان گلبدین حکمتیار در مجلسی که خود [وحید مژده] نیز حاضر بوده، چنین مینویسد: "خیبر به دست برادران مجاهد خود ما به قتل رسیده است."

لایق: این ادعا هم از ریشه نادرست است. حزب اسلامی برای آنکه در چشم مقامات پاکستان کریدت بگیرد، با این نیرنگ خیلی ناشیانه و خام مسئولیت قتلی را که هرگز مرتکب نشده است، به دوش میگیرد.

سیاه سنگ: ولی ادعای گلبدین حکمتیار (با تکیه بر نوشته وحید مژده) را برخی از بلندپایگان پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان پذیرفته اند.

لایق: بلی! پذیرفته اند به خاطری که آنها هم میخواهند مهر اتهام قتل میر اکبر خیبر را هرچه زودتر از جبین خود پاک کنند.

سیاه سنگ: از سخنان شما دانسته میشود که کشتن میر اکبر خیبر "قتل درون حزبی" است. آیا بهتر نخواهد بود شما که قاتل را میشناسید، حقیقت را به مردم برسانید؟ دست یافتن به درستترین آگاهیها یکی از بنیادینترین حقوق مردم است.

لایق: کارنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخصوصاً پس از پیروزی کودتا بسیار زشت بود. مردم از ما زیاد صدمه دیدند. میر اکبر خیبر را هم حزبیها کشتند. من که حالا سیاست حزبی و سیاست متشکل را ترک کرده ام و به ادبیات رو آورده ام، میخواهم همه اطلاعاتی را که دارم، بنویسم. چرا نه؟ در آینده نزدیک همه چیز را در یک کتاب می آورم.

سیاه سنگ: برگردیم به اصل موضوع. محمد داوود از نگاه شما چگونه شخصیتی بود؟
لایق: داوود خان آدمی بود دارای ...

□□

(دنباله دارد)